

دکتر اکبر اصغری تبریزی*

نماد آب و «آبکی» در آثار (Guy de Maupassant) «گی دوموپاسان»

چکیده:

آنچه محور بحث ما را در این مقال تشکیل می‌دهد، و رای توجه و علاقه ویژه «گی دوموپاسان» به عنصر آب و آبکی، تمایزی است که وی بین آب شور و آب شیرین (دریا و رودخانه قائل است): آب شور (دریا) از دید «موپاسان» علی‌رغم آنکه به جهت طوفانهای ویرانگرش می‌تواند بسی خطرآفرین و نابودکننده باشد ولی با این همه «روراست» و یک رنگ است؛ و حال آنکه آب شیرین (رودخانه) به رغم ظاهر آرام و دوست‌داشتنی‌اش، تله‌ها و کمینگاههای هولناکی در درونش نهفته دارد. خلاصه آنکه آب شور (دریا) و آب شیرین (رودخانه) هر دو می‌توانند به یکسان مرگ‌آور باشند با این تفاوت

* استاد گروه آموزشی زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه اصفهان

عمده که اولی چیزی را پنهان نمی‌کند و به اصطلاح «مردانه» می‌کشد، در صورتی که دوّمی بسان گربه‌ای ملوس و خوش خط و خال، جنگالهای تیز و خون‌چکانش را در پس پرده‌ای مخملی مخفی می‌دارد.

«آب» به عنوان عنصری نمادین، پی‌درپی در آثار «گی‌دوموپاسان» ظاهر می‌شود. این نویسنده که در شهر کوچکی «تورویل - سور - آرک» (Tourville-Sur-Arques) واقع در سواحل نورماندی زاده شده است، دوست داشت همه ساله تعطیلات تابستانی‌اش را روی آبهای این «دریای ساکن و همواره به‌سان پارچه‌ای وسیع و گسترده و نیلگون و براق، گاه با جلوه‌هایی متفاوت و متغیّر از رنگهای طلایی و آتشین^۱» بگذراند. حتی زمانی که هنوز پسرکی بیش نبود، دوست داشت تحت هر شرایط اقلیمی در «اترتا» (Etretat)، از شهرهای ساحلی دریای مانش، تن به آب بزند تا «عطر گیاهان دریایی، بوی موج و نَفحه قوی و جانبخش ساحل^۲» را حریصانه استنشاق کند.

طی این دوران کودکی و نوجوانی که سراسر وقف تماشای هیجان‌آلود اقیانوس بیگران و قایق‌سواریها و آبتنی‌های مدام است، موپاسان توفیق پیدا می‌کند تا با نقّاش معاصر خود «گوستاو کوربه» (Gustave Corbet) (۱۸۷۷-۱۸۱۹ م) برخورد کند. این برخورد زمانی اتفاق می‌افتد که نقّاش مزبور سرگرم به تصویر کشیدن تابلوی معروف خود موسوم به «موج» بود، آنگاه که به روایت خود «موپاسان» «توفانی سهمگین آبهای خروشان دریای لجام‌گسیخته را به درون شهر سرازیر کرده بود و امواج کوه‌پیکر دریا با قللی پوشیده از کف سیمگون، آرام و پنیایی بر روی هم

درمی غلتیدند^۳».

احساس آمیخته به هیجانی که در آن زمان با دیدن این تابلو به «موپاسان» جوان مستولی می‌شود، بعدها در تمام بازسازیهایی که این نویسنده هنرمند زیبایی‌شناس و دلباخته چشم‌انداز «موج»، از نیروی امواج غلستان تجسم یافته بر بوم نقاش، به جادوی قلم خواهد ساخت، جلوه‌گر خواهد شد. تحت تأثیر دقت نظر و درستی دید نقاش، نویسنده چیره‌دست ما نیز به نوبه خود برای ما مجسم خواهد نمود که چگونه:

«دریای متلاطم و توفانی می‌خروشید و تمام طول ساحل را زیر امواج سترک، سنگین و کف‌آلود خود (که به سان گلوله‌های توپ بر آن فرود آمده و منفجر می‌شدند - به لرزه می‌انداخت. این امواج سهمگین، آهسته و آرام و پشت سرهم، همچون سلسله جبالی بلند پیش می‌آمدند، در حالی که هر از چندگاهی کف نقره‌فام قلّه‌های خود را به ضرب این رگبار مسلسل، از هم پاشیده و در هوا پراکنده می‌ساختند و اشباحی وهمناک به کردار غولهای عرق‌ریزان در برابر دیدگان پدید می‌آوردند^۴».

پس از جنگ سال ۱۸۷۰ (یورش آلمان به فرانسه به سرکردگی بیسمارک که منجر به شکست قوای ناپلئون سوم و سقوط امپراطوری دوم شد)، نویسنده جوان در شهر پاریس رحل اقامت افکند و بی‌درنگ سرگرمی‌های «آبی» تازه‌ای را در حول و حوش پایتخت تجربه نمود. شاید هم در این «پرسه» زنیهایش با قایق بر رودخانه سن در «بزون» (Bezons) - واقع در هفت کیلومتری شمال غربی پاریس - بر آن بود تا بر اندوه دوری خود از نورماندی عزیزش فایق آید. در مخیله «موپاسان» همواره فضایی جذاب و شهوت‌انگیز بر شط‌ها، رودها، دریاها و مردابها سایه می‌کند: اینها مکانهایی هستند کاملاً

مناسب و مساعد برای چیدن انواع توطئه‌ها و دسیسه‌های هولناک، و نیز برای حضور تحریک‌کننده زنها، غلیان عشقها و هوسهای تند و سرکش و بروز و ظهور درامهایی غریب و عجیب. سرانجام، آنگاه که مویاسان دیگر به قلّه اشتها رسیده است، مدیترانه را که برای او حدّ واسطی بین دریای مانس و رودخانه سن و به گفته خودش آبی:

«ساکن، جامد، گویی سفت و سخت شده از گرمایی دم‌کرده و

سنگین»^۵

است، کشف می‌کند و پی‌درپی به سیزوسیاحت بر روی آن می‌پردازد؛ اما تأثیر این «آب» بر آفرینشهای ادبی او هرگز از عمق چندانی برخوردار نخواهد بود... واقع امر آن است که عنصر «آب» در تمامی آثار «گی‌دوموپاسان» حضوری مستمرّ و فراگیر دارد و اما تصویری که این نویسنده از آن به دست می‌دهد، برحسب آنکه شور یا شیرین، متلاطم یا آرام، راکد یا جاری باشد، همیشه از نوعی دوگانگی خاصّ برخوردار است. از همان اوان ماه مارس سال ۱۸۷۶، در قصّه‌ای به نام «در قایق» (En Canot) که به اهتمام «بولتن فرانسه» (Le Bulletin français) طبع و نشر می‌یابد، راز و رمز وابستگی و دلبستگی غریزی خود را به آب، به روشنی هر چه تمامتر شرح می‌دهد:

«... شما هرگز نمی‌توانید آنچه را که من از واژه (رودخانه) می‌فهمم تصوّر کنید. بهتر است برای درک این مفهوم گوش کنید و ببینید یک ماهیگیر چگونه این کلمه را بر زبان جاری می‌سازد: تو گویی کشیشی با خدای خویش راز و نیاز می‌کند! (رودخانه) در نظری چیزی است رمزآلود، ژرف و ناشناخته، قلمرو وهم‌آور سرابها و سایه‌ها که در آن شبانگهان چیزهایی به چشم می‌آیند که وجود ندارند، صداهایی به گوش می‌رسند که هرگز کسی نشنیده است، قلمروی که

لرزه بر اندام شما می‌اندازد بی‌آنکه علتش را بدانید، درست مثل آن است که از گورستانی عبور می‌کنید، و رودخانه، فی‌الواقع وهم‌زاترین گورستانهاست، چرا که مرده‌های آن بی‌نام و نشانند و فاقد مزار[...]. ولی جالب است بدانید که یک دریانورد هرگز یک چنین احساسی را در برابر دریا ندارد، با وجود اینکه دریا غالباً سنگدل و پرشرارت است، اما در عین حال از صراحت و صداقت برخوردار است و تمام دارد: او می‌غرد و می‌خروشد، در حالیکه رودخانه در سکوتی که خیانت و دغلبازی را فریاد می‌زند، جاری است و این حرکت مداوم و بی‌سروصدای آب رودخانه در نظر من به مراتب دهشتناکتر از امواج بلند و باشکوه اقیانوس است. به خیال من چنین می‌رسد که دریا بایستی سرزمینهای پهناور نیل‌فام بسیاری را در ژرفنای خود جای داده باشد، سرزمینهای وهم‌آوری که در آن غرق شده‌ها به همراه ماهیهای غول‌پیکر در هزارتوی جنگلهای غریب و غارهای عجیب بلورین چرخ می‌زنند! اما من در بطن رودخانه چیزی جز دالانهای تیره و تاریک نمی‌بینم که در آن جز پوسیدن و گندیدن در لابه‌لای لجن خبری نیست...

بدین ترتیب به طور مشخص می‌بینیم که «موپاسان» از همان نخستین فعالیت‌های ادبی‌اش باوری را پی‌ریزی می‌کند که در آینده - جز در مواردی نادر - هیچ‌گاه از آن روی‌گردان نخواهد شد، باوری که می‌توان آن را در این عبارت خلاصه نمود: اگر دریا گاه می‌تواند خطرناک باشد ولی همواره روراست و خالی از نیرنگ و به اصطلاح «مردانه» است؛ برعکس آب شیرین (رودخانه) همواره در هیأت موجودی مودبی و آب‌زیرکاه، دوگانه و منافق و در یک کلام «زنانه» ظاهر می‌شود.

البته نباید چنین انگاشت که «موپاسان» مخاطرات دریا را برای

انسان کوچک می‌شمارد یا آنها را کتمان می‌کند. اگر چه او در عین حال این حقیقت را قبول دارد که دریا:

«افق را حبس و مسخر خویش می‌کند و پر است از صخره‌های تیره‌رنگ
غول‌آساکه به هیأت سگان سیاه وحشی اینجا و آنجا سر از آب برآورده و با
دهانی همواره پوشیده از کف به انتظار صیادان نشسته‌اند»^۶.

ولی در همان حال بزاین باور است که انسان تدابیر و امکانات و
وسایل لازم را در اختیار دارد تا از آنها احتراز جوید و آن حادثه‌دram گونه
دریایی که موضوع قصه دیگری به نام «در دریا» (En Mer) است، به طور
دقیق از همین نوع مخاطرات قابل پیش‌بینی و به اصطلاح متعارف سفرهای
دریایی است که خدمه یک کشتی ماهیگیری با آن به نوعی کنار می‌آیند.
در مروری دوباره بر دیگر آثار «موپاسان»، دریا را برخوردار از
خواص بشمار می‌یابیم. برای نمونه، آنرا در جایی روحبخش و نشاط‌افزا و به
قول نویسنده:

«ارمغان‌آور نفحاتی قوی و الهام‌بخش با ته‌مزه‌ای از هوای نمین و از
عرق لُج گیاهان دریایی»^۷

می‌بینیم، و در جای دیگر آن را حتی به صورت نشانه و آیتی از سعادت و اوج
رضامندی روح و روان مشاهده می‌کنیم: مثلاً در منطقه جلگه‌ای «اُورنی»
(Auvergne) «موپاسان» آن را به طرز کاملاً رویاگونه در برابر دیدگان
حیرت‌زده قهرمانان خود که محو تماشای یکی از این جلگه‌های پُردرخت
هستند، ظاهر می‌سازد، جلگه‌ای که به تعبیر نویسنده:

«غرق در مه غلیظ بود و تجسم کاملی از یک اقیانوس را به بیننده عرضه می‌کرد»^۸

پس در حالی که دریا به رغم ظاهر عبوس و خصمانه‌اش در نظر «موپاسان» همواره با هاله‌ای از صداقت و «جوانمردی» و با درونمایه‌ای از رحمت و سلامت ظاهر می‌شود، در مقابل، آب شیرین رودخانه‌ها و باتلاقها پیوسته نمادی از هزارتوی مخوف و ظلمانی با ظاهری آراسته و فریبنده و القاء کنندهٔ وسواس و هراس و تشویش غرق و نابودی ... است.

«موپاسان». خود نخستین عامل این وجه تمایز جالب را در تضادی می‌داند که بین کدورت و تیرگی گل و لای انباشته در بستر رودخانه‌ها با زلالی و شفافیت حاکم بر اعماق دریاها وجود دارد، و این زلالی و شفافیت در نظر نویسنده به حدی است که او را قادر می‌سازد گاه جنگلهایی از جلبکها و به تعبیر خود وی:

«صحنه‌ای از مناظر رؤیاهای»

را در آن به نظاره نشیند.

سالها از پی هم می‌آیند و می‌گذرند و باور «موپاسان» دایر بر شرر بار بودن آب شیرین (رودخانه) همچنان راسخ تر و جازم تر می‌گردد. در ژوئیهٔ سال ۱۸۸۵ به هنگام صرف ناهار در مسافرخانه‌ای به نام «پولن» واقع در حوزهٔ «بزون»، نویسنده بر یکی از دیوارهای آن چنین می‌نگارد:

«رفیق، از آبی که آدمی را غرق می‌کند و به نیستی می‌کشاند حذر کن.

زنهار، احتیاط از دست مهل و بر ساحل امن بمان!»

آب شیرین (رودخانه) که با صدایی نرم و «مخملی» جریان دارد، نوعی «هراس مبهم و ناشناخته»^{۱۰} بر دل و جان آدمی می‌اندازد، هراسی که منشاء آن را چه بسا در خصلت و ماهیت خزندگی رود توان یافت. در واقع رود خود را با ظاهری فسرده و جمادگونه و با باطنی بغایت شرور و خیانت پیشه و به

تعبیر خود «مویاسان» به سان:

«چاهی پهناور و ظلمانی»^{۱۱}

به نویسنده ما می‌نمایاند؛ و اما جایی که در آن آب شیرین (رودخانه) نهاد تاریک و هراس‌آور و تشویش‌برانگیز خود را بیش از پیش متجلی می‌سازد، همانا باتلاق و مرداب است، زیرا باز به تعبیر وی:

«اینجا ما با دنیای کاملاً متفاوتی بر پهنه زمین سروکار داریم، دنیایی که حیات ویژه خود را دارد، با مقیمان دائمی و ثابتش و به ویژه با راز و رمزهایش؛ هیچ چیز مشوش‌کننده‌تر، اضطراب‌آورتر و اغلب هولناک‌تر از یک باتلاق نیست. راستی علت و عامل این همه هراس و دلهره که بر فضای این جلگه‌های پست پوشیده از آب سایه می‌افکند چیست؟ آیا این ناله اسرارآمیز نی، یا شعله‌های غریب و ناپایداری که گاه و بیگاه از میان نزارها سر می‌کشند، یا سکوت عمیق و مرگباری که در دل شبهای تار بر آنها حاکم می‌گردد، یا مه‌های عجیبی که روی نزارها به سان کفن اموات پیچ و تاب می‌خورد و با این صدای «قلوب - قلوب» هر چند بسیار خفیف و بسیار ملایم ولی در عین حال گاه بسی دهشتناک‌تر از صدای انفجار توپ، یا غرش رعد که باتلاقیها را به سرزمین وحشت‌زای کابوسها، محلّ اختفای رازی گنگ و ناشناخته و ناشناختنی و بس خطیر بدل می‌سازد است، که باعث این همه هراس و دلهره می‌شود؟ - نه! چیزی که جز اینها از باتلاقیها صادر می‌گردد، رمز و رازی دیگر و به مراتب ژرف‌تر و پیچیده‌تر و هولناک‌تر در هزارتوی این مه‌های غلیظ و ضخیم غوطه‌ور وجود دارد. چه بسا که این همان رمز و راز نفس آفرینش می‌باشد! چه، مگر نه این است که نخستین باخته حیات از همین آبهای راکد و پرگل و لای در میان رطوبت سنگین و عمیق زمین‌های خیس خورده و زیر تأثیر گرمای آفتاب، جنبید و لرزید و چشم به عالم

هستی گشود؟^{۱۲۹}»

راستی چه بسیارند کسانی که آرامگاه ابدی خود را در این دنیای غریب سراسر پوشیده از گل و لای و لجن که همه چیز را در کام خود فرو برده و دفن می‌کنند (حتی سیاه‌ترین و مخوف‌ترین انتقامجویی‌ها را) یافتند، یا دست کم تلاش کردند خود را در آن گم و گور کنند! چنان که موضوع غرق شدن در رودخانه‌ها و باتلاق‌ها محور اصلی ماجراهای شمار زیادی از قصه‌ها و داستانهای کوتاه «موپاسان» را تشکیل می‌دهد. از آن جمله است: «پدرسیمون» (Le Papa de Simon)؛ «سرگذشت یک دختر روستایی» (Histoire d'une fille de ferme)؛ «در سفر» (En Voyage)؛ «دوشیزه هاریت» (Miss. Harriet) و «سرباز کوچولو» (Le Petit Soldat)...

به نظر می‌رسد این باور ریشه‌دار و جازم «موپاسان» گاه تا حد نوعی وسواس و یا به تعبیری سماجت پندار بیمارگونه پیش می‌رود، آنجا که با آب و تابی خاص از تجزیه اجساد غرق شدگان سخن به میان می‌آورد. به عنوان نمونه در داستان کوتاه معروف «گلوله پیه» (La Boule de Suif)، زمین باتلاقی، جسد بادکرده یک افسر نگون‌بخت آلمانی را در داخل اونیفورمش فسیل می‌کند و در داستانی دیگر به نام «زن پُل» (La Femme de Paul) اشمئزاز در امر توصیف به اوج خود می‌رسد: زمانی که جسد آن مرد امید از دنیا بریده نگون‌بخت از دل مرداب بیرون کشیده می‌شود، جسدی که «هنوز از اثر لجن - سبزفام می‌نمود و دهان و چشم و بینی و لباسهایش مملوّ از لجن بود، انگشتان بسته و تیره‌رنگ و «آبکی» سر تا پایش را اندوده می‌کرد. صورتش پف کرده و متورّم و آبی چرکین از موهای به هم چسبیده و خضاب شده‌اش با گل و لای، پیوسته در حال ریزش بود». این نوع مرگ، نشخوار دماغی «موپاسان» است. او

به طور دقیق مانند گربه‌ای که موشی را به چنگ انداخته باشد، از آن برای تیسکین روح بیمارش خوراک می‌سازد و با آن بازی می‌کند و گاه حتی از آن تمثیلی از برای «خواب» می‌سازد، همچنان که مصداق بارز این معنا را در این پرداخت معروف خیالی و وهمناک «خواب زدگی» که نویسنده آن را به قهرمان بخت‌برگشته‌ای به نام «هورلا» (Le Horla) حواله می‌کند، توان دید: «... و سراسر وجودم در گرمای خفقان آور ملحفه‌ها به لرزه درمی‌آید تا اینکه سرانجام ناگهان به خواب می‌روم، اما چه خواب رفتنی! درست مثل این است که در ژرفنای یک لجه هولناک پر از آب را کد بیفتم تا در آن غرق شوم...» دیگر از این روشن‌تر نمی‌توان گفت. این نوع مرگ در واقع با نوعی پناه‌جویی، خلاصی و رهایی از همه دزدها و رنجهای هستی مترادف می‌گردد.

نتیجه:

البته این درست است که توصیفهای خیالی «موپاسان» درباره دریا و آب شیرین (رودخانه) به طور معمول با مشخصه‌های واقعی آنها تطبیق می‌کند، اما بین این دو دنیای متفاوت و جدا از هم، فصول مشترکی نیز وجود دارد که ذکر آنها در پایان مقاله موجب تکمیل آن خواهد شد:

همان طور که آب شیرین تنها در یک مورد اثر و خاصیت نحس و «بدشگون» خود را از دست می‌دهد و آن زمانی است که در طب برای درمان پاره‌ای دردها و بیماریها از آن استفاده می‌شود (مورد آبهای گرم و آب درمانی از آن جمله است)، همان طور هم دریا در یک مورد موذی‌تر و به اصطلاح «بدقلق» تر از معمول ظاهر می‌گردد و آن در موسم اعتدالین ربیعی (بهاری) و خریفی (پاییزی) است که پدیده «مد» یا بالا آمدن آب دریا به وقوع می‌پیوندد.

بی‌تردید «موپاسان» اظهار عقیده غیر معمول و خارق‌العاده خود را در قالب گزاره‌ای (Chronique) زیر عنوان «از راه مانده‌ها» (Les Attardés) از تجارب دریانشینی‌های شخصی خویش اقتباس کرده است، آنجا که می‌نویسد: «... دریای سپتامبر که برای توفانهای زمستانی از بستر خود برمی‌خیزد،

آنها [از راه مانده‌ها] دیگر اکنون از آن می‌هراسند.»

شاید هم سبب این خرق عادت و تغییر رأی ناگهانی نویسنده درباره دریا همانا وقوع جزر (پایین رفتن آب دریا) در آن موسم از سال بوده باشد، زمانی که دریا چهره واقعی خود را پنهان نموده و در هیأت یک دریاچه، یک تالاب یا یک مرداب ظاهر می‌گردد که به تعبیر «موپاسان» هیأتی است «بی‌چین و چروک، بی‌حرکت، بی‌حیات [یعنی] دریایی با آب کدر، کثیف و راکد».

یادداشتها و کتابنامه

- ۱- Pierre et Jean، رمان منتشر شده در سال ۱۸۸۸ م.
- ۲- Epave (چیزهای ریز و درشتی که توسط امواج دریا به ساحل بازگردانده می‌شود) قصه منتشر شده در سال ۱۸۸۶.
- ۳- La vie d'un paysagiste، (زندگانی یک نقاش منظره پرداز) گزاره (Chronique) منتشر شده در سال ۱۸۸۶.
- ۴- L'Ivrogne (دائم‌الخمر، قصه‌ای که نخستین بار در شماره بیستم آوریل ۱۸۸۴ روزنامه Le Gaulois انتشار یافت و سپس در مجموعه‌ای تحت عنوان «قصه‌های شب و روز» (Le Contes du jour et de la nuit) تجدید چاپ شد.
- ۵- Voyage de Noce (ماه عسل)، قصه منتشر شده در شماره هیجدهم اوت ۱۸۸۲ روزنامه Le Gaulois.
- ۶- Le Baptême (غسل تعمید)، قصه‌ای که نخستین بار در شماره سیزدهم ژانویه ۱۸۸۵ روزنامه Le Gil Blas انتشار یافت و سپس همراه با قصه Monsieur Parent تجدید چاپ شد.
- ۷- Une Vie (یک زندگی)، رمان منتشر شده در ۱۸۸۳.
- ۸- Mont-Oriol، رمان منتشر شده در ۱۸۸۷.
- ۹- Un Soir (یک شامگاه) قصه‌ای که نخستین بار در شماره ژانویه ۱۸۸۹ مجله L'illustration انتشار یافت و سپس همراه با قصه La Main gauche تجدید چاپ شد.
- ۱۰- Lettre trouvée sur un noyé (نامه پیدا شده درباره یک غریق) قصه

منتشر شده در روزنامه Le Gil Blas

۱۱- En Voyage (در سفر) قصه‌ای که نخستین بار در شماره دهم ماه مه ۱۸۸۲ در روزنامه Le Gil Blas انتشار یافت و سپس همراه با قصه Clair de lune تجدید چاپ شد.

۱۲- Amour-Trois pages du livre d'un chasseur (عشق - سه برگ از دفتر خاطرات یک شکارچی) نخستین بار در شماره هفتم دسامبر ۱۸۸۶ در روزنامه Le Gil Blas انتشار یافت و سپس همراه با قصه Le Horla تجدید چاپ شد.

۱۳- کتاب مرجع:

Guy de Mauquassant: Romans et Nouvelles, Ed. Etablie par Louis FORESTIER Paris, Gallimard, 1981, Bibliotheque de la Pleiade.